

دو جدی بود از نقش روی دو
 ز گفت و گوی مایه و نوبی
 جمال مطلق از تیر منظر
 بنور خویش هم بر فویش ظاهر
 دل را شاد در جملگی
 میراد از تیرت عیب
 نه با آینه رویش در میان
 ز نقشش کشیده دست
 صبا از طرش کسب تار
 ندیده چشمش از سر غبار
 نمکشته با کشتی بسیار
 نه بسته بره آشوبی
 رخسار داده ز هر خطی دخی
 ندیده بر چشم زو تنبلی
 نوای دلبری با خویش
 قمار شستی با خوشی
 دلی ز انجی که حکم خوب است
 ز پرده خوب رود تکلف
 نکور و تاب ستوری ندارد
 به بندی در زوزن سر بر آرد
 نظر کن لال را در کوه ساران
 که چون خرم شود فصل بهاران
 کند شوق شوقی زیر خاندان
 جمال خود کند زان اشکارا
 ترا چون معنی در خاطر افتد
 که در سبک معانی نادر افتد

بارک چرخ فلک الهی
 زمین تا تحت او در خاک بوی
 با دلا در کرامت تو دم صورت
 ز ما ترا تاج کس نام بند
 به توفیق عزب باد اعراف
 مباد این نام باک از لوح
 بطغلی شط طغیش تحت اف
 همی کرد آرزو نقش ز نامش
 فلک طالع کس بر ابرو فرج کرد
 دلش حق نام دایم فرج با
 در میان اگر هر یک از جهان
 سار منظر کشت آرمیده اگر نوی
 در آن خلوت کس است پادشاه
 یکدیگر نیستی عالم زمان بود

بزرگی تحت شاد بهش باد
 فلک با جز او در جا بگویی
 حجاب آباد عالم با در محور
 بر تخصیص ابرو طغیش
 ز نامش کن عجم از وی
 همانرا تا بلند است
 دیگرش نداده که بخت طغیر
 فلک چون دیده و جاه و فرج
 درین میدان که باد اخلا از
 ز بزرگی کی زین قبح با
 در میان اگر هر یک از جهان
 سار منظر کشت آرمیده اگر نوی
 در آن خلوت کس است پادشاه

تغییر از انجی